

نقدی بر:

مبانی منطق

مؤلف: محمد علی اژه‌ای

چاپ اول: ۱۳۷۲

تعداد صفحات: ۲۲۴

بهاء: ۱۸۰۰ ریال

ناشر: انتشارات دانشگاه اصفهان



احد فرامرز قراملکی

دانشگاه تهران

کتاب مبانی منطق برای آشنایی اجمالی با منطق ارسطویی رایج در فرهنگ مسلمانان و به فارسی نگارش یافته و در آن سعی شده است که اساساً از سبک و سیاق کتابهای آموزشی منطق دانشمندان مسلمان پیروی شود. مخاطبان عمده این کتاب دانشجویانی هستند که در صدد آموختن کلیات منطق ارسطویی هستند. در این نوشتار برای ارزیابی آن به عنوان متن درسی منطق برای آموزش عمومی، نخست، ساختار کلی، روش و سبک نگارش کتاب را مرور می‌کنیم، سپس به بررسی و نقد محتوایی آن می‌پردازیم. واضح است که مراد از نقد، جرح و تعدیل و نشان دادن، برتریها و کاستیهاست، که با ردیه نویسی فاصله زیادی دارد. البته نقد مبنایی و پرداختن به مواردی که به اختلاف دیدگاه نگارنده با مؤلف محترم مربوط می‌شود، مورد نظر نیست، بلکه سعی بر آن است که بر مبنای قوم، بویژه شیخ‌الرئیس، به ارزیابی کتاب پرداخته شود.

ارزیابی ساختار کلی کتاب

۱. کتاب از جهت اینکه تا حدود زیادی از زبان ساده و غیر پیچیده بهره جسته قابل تحسین است. طبیعی‌ترین توقع از متن درسی، آن هم متنی که برای آموزش یک دوره منطق مقدماتی نوشته می‌شود، این است که روان و قابل فهم باشد. امری که در اغلب متون درسی سنتی منطق مورد غفلت واقع شده است. اما

در این کتاب نقصانهائی در همین زمینه وجود دارد که به اختصار ذکر می‌گردد.

اول. کتاب از جهت نگارش نیازمند ویرایش است. برخی از تعبیرهاست و به لحاظ دستوری مخلدوش است. به عنوان مثال در ص ۲۴ آمده است: «دوم آنکه پس از آنکه...».

همچنین است نداشتن اسلوب واحد نگارش در اصطلاحات. به عنوان مثال به جای «قضایای موجه مرکب»، «قضایای موجه مرکبه» به کار برده است. (ص ۸۹).

دوم. استفاده از زبان نمادی در علم منطق ضرورت دارد. اما لازم نیست که در این سطح ابتدائی از نمادهای غیرفارسی استفاده شود، بویژه وقتی که نمادهای فارسی ساده‌تر وجود داشته باشد. به عنوان مثال «هر الفی ب است» همان اندازه نمادی است که "SAP".

۲. استفاده از مثالهای کلیشه‌ای و نیاوردن نمونه‌های عینی و ملموس توانائی کتاب را در تعلیم مهارت منطقی به شدت کاهش می‌دهد.

۳. در این کتاب از مباحث دقیق و لازم که ذهن خواننده را به تأمل وامی‌دارد به طرز سیستماتیک اعراض شده است. باید توجه کرد که مخاطب کتاب کیست. این کتاب شاید برای دانش‌آموزان دبیرستانی مناسب باشد اما اگر مخاطب - همان طور که مؤلف می‌گوید - دانشجو باشد، بایستی مطالب دقیق هم مطرح می‌شد. در این کتاب اهم مباحث منطقی بویژه مباحثی که امروزه برای دانشجویی که با منطق جدید و اندیشه‌های جدید آشنائی دارد، ضروری است؛ طرح نشده است. در اینجا به ذکر چند نمونه از این مباحث اشاره می‌شود:

اول. بزرگان منطق، همچون ابن سینا، دو تعریف از منطق کرده‌اند تا تعریف به غایت و نشان دادن هویت ابزار منطقی این توهم را ایجاد نکند که، منطق صرفاً یک فن ابزاری است و شأن معرفتی ندارد. در این کتاب به تعریف معرفتی منطق اصلاً اشاره نشده است.

دوم. در مبحث اقسام تعریف به تعریفی که قدما آن را تعریف تمثیلی می‌گفتند، اشاره‌ای نشده است. کسانی چون خواجه تعریف به ضد، تعریف به مغایر، تعریف به مصداق و .. را از جمله تعریف تمثیلی دانسته‌اند. با توجه به اینکه تعریف تمثیلی نزد قدما مورد بحث بوده است و امروز هم در تئوری تعریف معاصرین جایگاه مهمی دارد، اعراض از طرح آن بی‌وجه است.

سوم. در همین مبحث اشاره نشده است که تعریف به فصلی قریب تنها و یا تعریف به خاصه تنها در تقسیم‌بندی اقسام تعریف چه جایگاهی دارد.

چهارم. در «دوری بودن تعریف» ذکر از دور معنی یا نسبت دیالوگی به میان نیامده است. تعریفی که در مفاهیم متضایف رایج است.

پنجم. در اثبات شکل‌های دوم، سوم و چهارم به طریق خلف و عکس بسنده شده و سخنی از طریق افتراض که محل اشکال و نظر است به میان نیامده است.

ششم. در قیاس مرکب تنها به ذکر مرکب استثنائی بسنده شده و اقسام مرکب بویژه مرتحم، مدرج و موصول و مفصول مطرح نشده است. در حالی که در کتب صناعی این قیاسها کاربرد زیادی دارند.

۴. در تعریف مفاهیم و تقسیم‌بندیها صرف ارائه تعریف و یا تقسیم‌کافی نیست بلکه ارائه ملاک تمایز برای تعیین مصداق ضروری است، بویژه در متون درسی، به عنوان مثال، بیان اینکه مفهوم کلی یا متواظی

است و با مشکک (صص ۳۶، ۳۲) اگر با ارائه ملاک تمایز متواضی از مشکک تکمیل نشود، سودی برای طالب علم منطقی دربرنخواهد داشت. به عنوان مثال دیگر، صرف تعریف صدق و کذب «مطابقت با واقع و عدم مطابقت با واقع» (ص ۷۲) نشان نمی‌دهد که قضیه‌ای خاص صادق است یا نه. چرا که سؤال از صدق و کذب آن در واقع سؤال از این است که آیا آن قضیه مطابق با واقع است یا نه؟ و لذا بدون ارائه ملاک تمایز صادق از کاذب پاسخی برای این سؤال نمی‌توان یافت.

۵. در گزینش فصول، مطالب و تقسیم‌بندیها هم باید به غرض منطقی از طرح آنها توجه کرد و هم مخاطب را با این غرض توجه داد. به عنوان مثال، خواننده کتاب درسی منطق وقتی با بحث انواع حمل (حمل متواضی و حمل اشتقاقی) (ص ۹۲) و یا قضیه تحلیلی و قضیه ترکیبی (ص ۹۲) مواجه می‌شود، اگر سر طرح این تقسیم‌بندی و کاربرد آن در اندیشه و جایگاه آن را در منطق دریابد آن را طرحی بی‌معنا خواهد یافت.

۶. یکی از نقصانهای ساختاری کتاب که موجب عدم توانایی آن در القاء مهارت منطقی است، عدم توجه مؤلف به فاصله زبان طبیعی از زبان منطقی است. یکی از مشکلات عمده در آموزش منطق این است که جریان اندیشه در شکل گفتار و یا نوشتار به گونه‌ای است که درک و فهم ساختار منطقی آن سهل الوصول نیست. به همین جهت علم منطق علاوه بر آموزش قواعد منطقی نیازمند به مهارت یافتن در ترجمه اندیشه از ساختار زبان طبیعی به ساختار زبان منطقی است. به عنوان مثال دانشجو ممکن است تعریف و احکام قضیه شخصی سالب را بخوبی بداند ولی به دلیل اینکه نمی‌داند جمله «به خدا اگر من بودم!» به لحاظ منطقی ساختار قضیه شخصی سالب را دارد، از تحلیل درست آن عاجز است. در کتاب «مبانی منطق» به چند دلیل فاصله زبان طبیعی و زبان منطقی بیشتر شده است: اول. مثالهای متعدد و تمرینهای مختلفی در متن درس ذکر نشده و برای نمونه به تحلیل برخی از آنها پرداخته‌اند. تمرینهایی هم که در آخر کتاب آمده، بدون پاسخ است؛ در حالی که در کتاب درسی باید پس از هر درسی تمرینهایی بیاید و در پایان کتاب پاسخ آنها داده شود. دوم. از طرح مواد مبهم و مشکل خودداری شده است. سوم. در موارد لازم به مباحث مصداقی توجه نشده است. به عنوان مثال اگر «تکرار حد وسط» در قیاس از جهت مصداقی مورد بحث واقع نشود و توضیح داده نشود که به دلایل متعددی در قیاس حد وسط در ظاهر تکرار می‌شود ولی فی الواقع چنین نیست، صرف بیان این نکته که حد وسط باید تکرار شود چه سودی دارد؟ چهارم. بخشهای مهمی از مباحث منطقی بکلی حذف شده است، از جمله بحث از قضایای منحرف، قیاس مرخّم، قیاس محرف.

حاصل آنکه، این کتاب در تعلیم معرفت منطقی به روایت منطقدانان قرون اخیر و به عنوان اولین درس منطق (منطق پیش دانشگاهی) می‌تواند مفید باشد مشروط به اینکه اغلاط بین آنکه در بخش دوم به نقد و بررسی آنها خواهیم پرداخت، اصلاح گردد. اما در تعلیم مهارت منطقی به گمان ماکتمترین توفیقی ندارد.

ارزیابی محتوایی کتاب

۱. در ص ۹ آمده است:

«رشر در کتابی که در زمینه تاریخ منطق اسلامی نوشته است از بیش از یکصد و شصت منطقدان و نویسندگان کتابهای منطقی نام می‌برد که تا اواخر

قرن هشتم می‌زیسته‌اند و عمدتاً متعلق به دوران پیش از حمله مغول به ایران بوده‌اند. پس از حمله مغول تعداد منطقدانان معروف بشدت رو به کاهش نهاد به طوری که تعداد آنها در تمام دوران پس از مغول از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند.

در تصحیح این نکته باید گفت: اول. رشر از منطقدانان و نویسندگان کتابهای منطقی که تا اواخر قرن هشتم می‌زیسته‌اند ۱۱۹ نفر را نام برده است و کل فهرست ایشان که تا اوایل قرن دهم می‌رسد ۱۶۹ نفر است. بنابراین در همین کتاب رشر علاوه بر منطقدانان پیش از قرن نهم، از ۵۰ نفر منطقدان قرون نهم و دهم نیز یاد می‌کند.

دوم. این جمله مؤلف عبارت معروف دیگری است از مستشرقان ناآگاه و یا مغرض را به یاد می‌آورد که می‌گویند: تاریخ اندیشه فلسفی مسلمانان به این رشد ختم می‌شود. آنها چشم خویش را بر جریان فلسفی منطقی مکتب شیراز (قرن ۹ و ۱۰) و مکتب اصفهان (قرن یازدهم) و فلسفه معاصر می‌بندند. باید توجه کرد که در قرون اخیر منطقدانان بزرگی ظهور کرده‌اند و مهمترین مسائل منطقی و حتی مسائل فرامنطقی و فلسفه منطقی را طرح و نقادی کرده‌اند. دهها رساله نغز در تحلیل پارادکس دروغگو، پارادکس استلزام، پارادکس کاتبی و غیره نوشته‌اند. صدها کتاب در نقد و تحلیل متون منطقی ابن سینا و دیگران آفریده‌اند. کسانی چون صدرالدین دشتکی، فاضل خفاری، غیاث‌الدین دشتکی و امثال اینها دهها اثر منطقی نوشته‌اند که به صورت نسخ خطی در گوشه کتابخانه‌ها افتاده و معلمان دانشگاههای ما این چنین از آنها بی‌خبرند.

در قرون اخیر منطقدانهای ظهور کرده‌اند که اندیشه‌های منطقی و فرامنطقی را در آثار حکمی خود تحلیل کرده‌اند. چگونه می‌توان مقام منطقی میرداماد یا ملاصدرا را انکار کرد هرچند کتاب مهم منطقی نوشته باشند. به علاوه کسانی چون آقا حسین بن جمال‌الدین خوانساری (متوفی ۱۰۹۸) و امیر محمد معصوم بن محمد فصیح قزوینی (متوفی ۱۰۹۱) شروح متعددی بر اشارات نوشته و به نقد و ارزیابی آراء شیخ و شارحان وی پرداخته‌اند.

حاصل سخن، آماری که با استناد به نوشته رشر داده شده، نه آن‌گونه است که رشر گفته و نه آن‌گونه است که واقعیت دارد.

۲. در ص ۹ آمده است:

«حدود ۵۰ سال پس از کانت منطق جدید به دست بنیان‌گذاران آن گتلب فرگه فیلسوف و منطقدان معروف آلمانی به طور جامع و کامل تدوین گردید.»

این جمله دارای دو معناست: معنای اولی اینکه فرگه بنیانگذار منطق جدید، یک نظام کامل در منطق جدید بنا نهاد. و این سخن درست است زیرا فرگه یکی از نظامهای آکسیماتیزه و اصل موضوعی کامل را بنا نهاده است. اما اگر گفته شود منطق جدید به صورت کامل و جامع بدون هیچ نقصان و کمبودی توسط فرگه بنیان نهاده شد، باید گفت اساساً چنین منطقی هنوز متولد نشده است.

۳. در ص (۱۵) آلی بودن منطق به طور وارونه و دور از واقعیت معنا شده است :

«... و به طور کامل هر دانشی که در علوم دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد می‌تواند برای آن علوم افزار و آلت تلقی شود. حتی علمی که به لحاظ ذاتاً مطلوب انسان و مورد توجه اوست، نیز می‌تواند به لحاظ کاربردی که در علوم دیگر داراست و یا صرف نظر از کاربرد اولیه آن، همچون یک علم آلی تلقی گردد.»

باید گفت: آلی بودن در منطق دقیقاً معادل به کار گرفته شدن آن در علوم دیگر نیست بلکه معنایی دقیقتر از این دارد. زیرا مورد استفاده واقع شدن علمی در علم دیگر دو صورت دارد: گاهی تئوریهی و مسائل علمی در علوم دیگر به منزله مقدمات استنتاجی (صفری یا کبری) به کار می‌رود. مانند استفاده از شیمی در طب (مثالی که نویسنده در ص ۱۵ آورده است) و یا استفاده علم کلام از فلسفه، منطق به این معنا در علوم دیگر به کار نمی‌رود. یعنی قواعد منطقی (مسائل علم منطق) در سایر علوم به منزله مقدمات استنتاجی مورد استفاده قرار نمی‌گیرد به عبارت دیگر منطق مواد ادله سایر علوم را تأمین نمی‌کند بلکه روش استدلال را تصحیح می‌کند. قواعد منطقی مصحح استنتاج است و نه مقدمات آن. به همین دلیل مثالی که مؤلف برای بیان نسبت منطق با سایر دانشها آورده است (شیمی نسبت به طب) مُبَعَد و خطا انگیز است.

فارابی و ابن سینا برای بیان این نسبت مثالهایی آورده‌اند که از آن جمله نسبت هندسه به هیأت و نسبت نحو به زبان است. ملاحظه می‌شود که انتخاب این مثالها چقدر دقیق است هر چند که مثال دوم ممکن است موهوم این پندار باشد که قواعد منطقی مانند قواعد نحوی اعتباری است.

حاصل آنکه معنای آلی و اصلی در اینجا، با معنایی که مؤلف ذکر کرده است تفاوت دارد.

۴. در ص ۱۵ آمده است:

«منطق آلتی قانونی، این بدان معنا است که منطق افزاری است کلی» و در

ص ۱۶: «بعضی نویسندگان به جای تعبیر «آلة قانونیة» تعبیر «قانون آلی» را

به کار برده‌اند...»

به گمان ما، دقیق‌تر آن است که گفته شود: نید «قانونی» چند نکته را می‌تواند حکایت کند. کلی بودن قواعد منطقی، حقیقی و غیراعتباری بودن آنها و نیز دستوری بودن ضوابط منطقی.

۶. در ص ۲۱ آمده است:

«تصدیق عبارت از نسبت دادن چیزی است به چیزی.»

در حالی که تصدیق همان نسبت دادن نیست و این تعریف به دلیل اینکه معرّف اعم از معرّف است، مانع اغیار نیست. چرا که نسبتهای وصفی و یا اضافی مثل دیوار علی و کتاب مفید نیز متضمن نسبتند ولی تصدیق نیستند. به همین جهت بسیاری از منطقدانان گفته‌اند: تصدیق حکم و اذعان به موضوع (یا عدم موضوع) نسبت است. به تعبیر حکیم سبزواری «او تصدیق هو الحکم فقط» و این عدم دقت و پایبند نبودن به ضوابط منطقی از کتابی که تعلیم ضوابط منطقی تعریف را برعهده دارد، قابل اغماض نیست. البته تغییر عبارت نسبت به اسناد که مؤلف در پاورقی همان صفحه آورده است نیز مشکل را حل نمی‌کند.

۷. در ص ۲۵ دو دلیل برای طرح مبحث الفاظ در منطق بیان شده است که هر دو نادرستند و نشان می‌دهند که مؤلف تصور روشنی از مبحث الفاظ منطق ندارد. اما دلیل اول این است:

«نخست آن تصورات و تصدیقات پدیده‌های ذهنی و درونی است و برای اشاره به آنها و سخن گفتن درباره آنها باید به جستجوی جانشینی برای آنها بود که بتوانند به یکسان مورد ادراک و اشاره همگان قرار گیرند. این جانشین همان عبارات و کلماتی است که در زبانهای طبیعی ... برای بیان آن تصورات و تصدیقات به کار می‌رود.»

اولاً این توجیه اگر درست هم باشد، اختصاصی به منطق ندارد و به همین دلیل باید در روانشناسی ادراکات و مباحث علم متافیزیک هم مبحث الفاظ طرح شود. ثانیاً، سرّ طرح مبحث الفاظ صرفاً این نیست که موضوع منطق پدیده‌های ذهنی است و تا به قالب لفظ در نیاید مورد مطالعه قرار نمی‌گیرد بلکه سخن در این است که به تعبیر شیخ در اشارات (سلیمان دنیا، صص ۲۴ و ۲۵) الفاظ که برای نشان دادن معانی وضع شده‌اند به اندازه‌ای با معانی درآمیخته‌اند که انسان (عموماً) با الفاظ می‌اندیشد و به همین دلیل لغزشهای لفظی موجب لغزشهای اندیشه می‌گردد. این توجیه نشان می‌دهد که در منطق تنها به آن دسته از احکام عام لفظ توجه دارند که موجب کژتابی می‌گردد.

مؤلف می‌افزاید :

«دوم آنکه پس از آنکه یک علم به اندازه کافی توسعه یافت، برای بیان احکام و احوال مربوط به موضوع آن به زبان و اصطلاحاتی نیاز است که به کمک آن بتوان اقسام و اشکال مختلف موضوع و نیز احکام مربوط بدان را بیان کرد در مورد منطق این اصطلاحات، اصطلاحاتی از قبیل تصور، تصدیق، قضیه، حملی، شرطی، قیاس، اقتنائی، استثنائی، نتیجه، ذاتی، عرضی و غیره است.»

نویسنده توجه نکرده است که اولاً این استدلال اعم از مدعاست و همان‌گونه که در ذیل دلیل اول بیان شد، در همه علوم صادق است و اختصاصی به منطق ندارد. همه علوم اصطلاحاتی دارند اما مبحث الفاظ ندارند. ثانیاً مراد از مبحث الفاظ در منطق بیان احکام عام لفظ از حیث سریان آن در معنی است و نه اصطلاح‌شناسی علم. نویسنده گمان کرده است مبحث الفاظ منکفل‌ترمینولوژی منطق است.

ثالثاً، خود نویسنده در این کتاب در مبحث الفاظ سخنی از الفاظ خاص منطق نیاورده است. خلاصه آنکه دلیل دوم مبتنی بر این فرض نادرست است که مبحث الفاظ مبحث از زبان خاص منطق است.

حاصل سخن: این دو دلیل برای طرح مبحث الفاظ، به لحاظ منطقی اعم از مدعا هستند و خلل منطقی دارند. به علاوه مبتنی بر تصور نادرستی از مبحث الفاظ در منطق هستند. مبحث الفاظ در واقع نظریه سمانتیک منطق ارسطویی است و الفاظ به اعتبار دلالت مورد بحث واقع می‌شوند.

۸. در ص ۲۶ در تعریف دلالت آمده است:

«دلالت بودن چیزی است به گونه‌ای که از علم به آن علم به چیز دیگری

حاصل آید.»

قدما این تعریف را ذکر کرده و مورد نقد قرار داده‌اند زیرا از باب وصف شیء به حال متعلق است و نه خود شیء. شک نیست که دلالت نوعی نسبت است و برای تعریف آن باید این نوع نسبت را تعریف کرد و

نه یکی از طرفین آن را. به عبارت ساده‌تر این بیان، تعریف دالّ است و نه دلالت.

۹. در همان صفحه اقسام سه‌گانه دلالت (دلالت‌های عقلی، طبیعی و وضعی) بیان شده و علی‌رغم اینکه منطقدانان بزرگی مانند میرسد شریف جرجانی آن را هم از حیث فایده و غرض صناعی تقسیم‌بندی و هم از جهت جامعیت و مانعیت آن و نیز از جهت وحدت ملاک تقسیم‌بندی مورد نقد جدی قرار داده‌اند، مؤلف محترم به این نقدها توجه نکرده و گذشته از آن در مواضعی از مبانی قوم هم عدول کرده است. به گمان ما یکی از مواضعی که می‌بایست با آن نقادانه برخورد می‌شد همین تقسیم‌بندی است. اهم این انتقادهای محشین حاشیه ملاعبده (یعنی مرحوم محمدعلی مدرس و عبدالرحیم) ذکر کرده‌اند

۱۰. در ص ۳۸ آمده است:

«مفاهیم افعال مانند راه می‌رود و سخنرانی خواهد کرد، از قبیل مفاهیم

کلی است.»

این سخن علاوه بر ابهامی که دارد بر مبنای ارسطوئیان، سخن (استواری) نیست. مرحوم شهابی برای دفع این پندار تحت عنوان اشاره آورده است:

«کلی و جزئی بودن از خواص «اسم» است و در «کلمه» «فعل» و «ادات» راه ندارد، زیرا تحمل شرکت و عدم تحمل آن که تحقق «کلی» و «جزئی» می‌باشد، مساوی است با صحت «حمل مواطاة» بر افراد و معنی کلمه | مفاهیم افعال به تعبیر نویسنده کتاب مبانی منطق | و ادات قابل حمل نیست وگرنه موجب انقلاب و خلاف فرض خواهد شد.»

(محمود شهابی، رهبر خرد، چاپ ششم، ص ۳۱)

۱۱. در ص ۴۵ وجه تقسیم‌بندی کلیات خمس چنین بیان شده است:

«وقتی رابطه کلی را با فرد یا افرادی که کلی به عنوان یک محمول بر آن قابل حمل است را بررسی می‌کنیم، ملاحظه می‌کنیم که کلی محمول نسبت به موضوع خود همیشه یکی از اقسام پنجگانه است.»

اولاً، مقسم کلیات خمس نزد ارسطوئیان، مفاهیم کلی به طور مطلق نیست بلکه کلی طبیعی یا مفاهیم ماهوری است و جنس یا نوع یا فصل دانستن مفاهیم انتزاعی نوعی مجاز و توسع در سخن است. ثانیاً، وجه تقسیم‌بندی سنجش و نسبت کلی با افراد و مصادیقش نیست. به عنوان مثال «جسم» نسبت به «حیوان» جنس بعید است در حالی که حیوان مصداق و فرد جسم نیست یعنی رابطه «حیوان» با «جسم» اندراجی است برخلاف رابطه زید و بکر با انسان.

در وجه تقسیم‌بندی باید گفت: هر مفهوم کلی را که با یک ذات و طبیعت (ماهیت نوعی) بسنجیم یا مفهومی بیرونی است و یا درونی. در صورت اول عرضی است و در صورت دوم ذاتی.

۱۲. در ص ۶۲ آمده است:

«تعریف دارای اقسامی است، این اقسام در اصل عبارتند از ۱. حد تام ۲.

حد ناقص ۳. رسم تام ۴. رسم ناقص.»

در این بخش علاوه بر این همچنین دو قسم دیگر تعریف به نامهای «تعریف به اعراض» و «تعریف

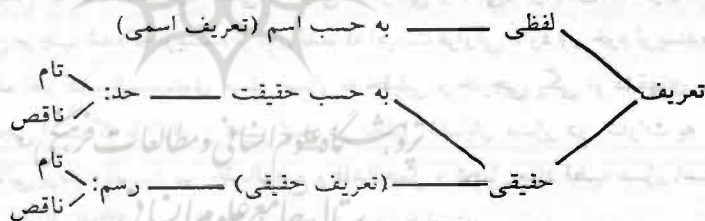
لفظی» مطرح شده است که آنها را نیز مورد بحث قرار می‌دهیم. اولاً، این سخن نه جامع همه اقسام تعریف است و نه مانع اغیار. جامع نیست. زیرا تعریفهایی که خواجه در اساس الاقتباس همه آنها را تعریف به مثال می‌داند ذکر نشده است. مانند تعریف به مصداق، تعریف به ضد، تعریف به تشبیه و غیره. مانع نیست، زیرا تعریف لفظی به مجاز تعریف نامیده می‌شود و حقیقتاً جزو تعریفهای منطقی نیست.

ثانیاً، مسأله شرح‌الاسم و وجود تفاوت آن با تعریف حقیقی در این کتاب به طور بسیار مخدوش ذکر شده است. و تنها به ذکر این نکته اکتفا شده که:

«در بحث از اقسام تعریف به عنوان دیگری به نام تعریف اسمی و یا شرح‌الاسم بر می‌خوریم که از نظر ساختار اساساً با آنچه که «تعریف به حد» نامیده می‌شود، متفاوت نیست و اختلاف آنها صرفاً مربوط به تصور ما از آن چیزی است که موضوع مورد تعریف انگاشته می‌شود.»

باید توجه کرد که کشف در جور تصور یعنی تصور به حسب اسم و تصور به حسب ذات یکی از مهمترین کشفیات قوم در معرفت‌شناسی است که در واقع به تمایز اساسی بین مفاهیم ماهوی و مفاهیم انتزاعی بر می‌گردد و بویژه حصول آنها در ذهن به دو نحو مختلف صورت می‌گیرد؛ یعنی تحلیل ماهوی به جنس و فصل در مورد مفاهیم ماهوی صورت می‌گیرد که آن را تعریف حقیقی گویند و دیگر تحلیل مفهومی که در مورد مفاهیم انتزاعی انجام می‌گیرد و آن را تعریف اسمی نامند. البته در مورد مفاهیم ماهوی، تعریف حقیقی بر تعریف اسمی منطبق می‌شود و تنها در این مورد است که به تعبیر قوم فرق تعریف حقیقی و تعریف اسمی به اعتبار است. اما در مورد مفاهیم انتزاعی فرق آن دو این است که تعریف حقیقی ندارند. (از جمله مراجعه شود به ملا عبدالله زونوزی، انوارجلیه، ص ۱۲۰)

۱۳. در ص ۶۳ اقسام تعریف چنین طبقه‌بندی شده است:



در این جدول اولاً، تعریف لفظی تعریف انگاشته شده است و طبق ضوابط منطقی مقسم باید به معنای واحد بر اقسام صدق کند؛ در حالی که تعریف نامیدن تعریف لفظی، به مجاز است.

ثانیاً، در تقسیم تعریف حقیقی، شیء به خود و غیر خود تقسیم شده است، زیرا از طرفی مقسم تعریف حقیقی است و از طرف دیگر یکی از اقسام آن نیز تعریف حقیقی (به حسب حقیقت) است.

ثالثاً، تعریف به حد در رسم تنها از اقسام تعریف حقیقی انگاشته شده است در حالی که تعریف اسمی هم شامل هر دو قسم می‌شود.

۱۴. در ص ۷۱ در تعریف قضیه گفته شده است: «قضیه گفتاری است که بتوان آن را راست یا دروغ انگاشت» این تعریف نزد قوم قدمت ارسطویی دارد ولی همان گونه که برخی از شارحان قدیمی ارسطو

تذکر داده‌اند، تعریف انگاشتن این جملهٔ ارسطویی ناشی از کج فهمی بوده است، زیرا مراد وی بیان خاصهٔ قضیه است و نه تعریف آن. چرا که اگر تعریف انگاشته شود، مبتنی بر دور است. ابن سینا در رسالهٔ اجوبه المسائل الغریبه العشرینیه (مسأله اول) و خواجه طوسی در شرح اشارات (ج ۱ ص ۱۱۲) به بیان دوری بودن آن پرداخته‌اند. به علاوه این تعریف مبتنی بر خلط تعریف و ملاک است که یکی از مغالطه‌هایی است که ذکر آن در منطق تعریف ضروری است.

۱۵. در ص ۸۶ آمده است: «جهات اصلی عبارتند از ضرورت، امکان و امتناع» می‌دانیم که جهات اصلی جهاتی است که همهٔ جهات را می‌توان به آنها برگرداند. این جهات نزد قوم فقط ضرورت و امکان است، زیرا امتناع در واقع به ضرورت برمی‌گردد. رکب به: (فارابی، منطقیات، ج ۲، شرح کتاب العبارة ص ۱۸۴).

ظاهراً نویسنده جهات اصلی را با مواد ثلاث یکسان انگاشته و توجه نکرده است که مراد از امکان در مواد ثلاث، امکان خاص (مصطلح فلسفی) و مراد از امکان در جهات اصلی امکان عام (مصطلح منطقی) است.

۱۶. در بحث موجّهات هم از جهت انتخاب اصطلاحات و هم از جهت طرح مباحث از بیان قوم عدول شده است که البته به خودی خود خالی از اشکال است ولی اگر موجب اختلال در تعلیم گردد (که می‌گردد) باید از آن اجتناب نمود. به عنوان مثال «قضیهٔ ضروری مطلقه» تعبیری است که شیخ الرئیس در اشارات و خونجی در کشف الاسرار و ارموی در مطلع الانوار و دیگران به تبع آنها به معنای قضیهٔ ضروری ازلی به کار برده‌اند و در مقابل آن، قضیهٔ ضروری مقید را به کار می‌برند که شامل ذاتی، وضعی، وقتی و بشرط محمول است در حالی که نویسنده تعبیر قضیهٔ ضروری مطلقه را به معنای ضروری ذاتی به کار برده است. (ص ۸۷)

۱۷. در ص ۹۱ بیان اقسام سه‌گانه نضایای حملی (حقیقی، خارجی و ذهنی) بر مبنای متأخران مانند تفتازانی ذکر شده است و این موجب شده که نویسنده از بیان قدما که اهمیت فراوانی دارد (و خود نویسنده به اهمیت آن توجه دارد) صرف نظر کند. تقسیم‌بندی حملی مسؤّر به حقیقی و خارجی یکی از کشفهای مهم ابوالفضائل افضل‌الدین خونجی است که با الهام از تعبیر شیخ در تحلیل قضایای مسؤّر در اشارات به آن پرداخته است. تقسیم‌بندی ثنائی بر مبنای نسبت بین عقدالوضع و عقدالحمل و تحلیل مفاد قضیه مسؤّر است، در حالی که تقسیم‌بندی ثلاثی امثال تفتازانی بر مبنای ظرف وجود موضوع است.

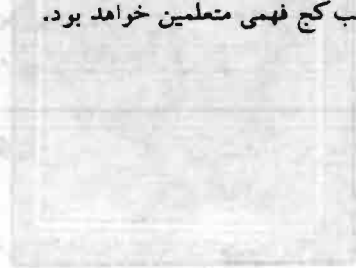
۱۸. در ص ۹۵ تعریف قضیه منفصله به دلیل اینکه شامل مانع خلونیت جامع افراد نمی‌باشد.

۱۹. در ص ۹۷ به تبع تقسیم قضیه منصل به لزومی و اتفاقی منصل را نیز به عنادی و اتفاقی تقسیم کرده است که بدون تردید از بدعتهای نادرست متأخرین است.

۲۰. در ص ۱۱۰ در توضیح تعریف نیاس گفته شده است: «در اینجا منظور از چند قضیه، دو قضیه است.» دقیق‌ترین است که منظور از چند قضیه حداقل دو قضیه است و الا این تعریف شامل قیاسهای مرکب نخواهد بود.

۲۱. در ص ۱۲۱ مطلب «نتیجه تابع احس مقدمتین است»، در بحث شرایط شکل اول آمده است و موهم این است که اختصاص به شکل اول دارد در حالی که اگر مؤلف طبق سنت قوم شرایط عمومی قیاس را

قبل از شرایط ویژه اشکال ذکر می‌کرد، این ابهام رفع می‌گردید.
۲۲ - در ص ۱۵۴ بحث استقراء و تمثیل قبل از قیاسهای استثنائی آمده است و وجهی برای این تقدیم
که شأنش تأخیر است، بیان نشده است. اگر قیاس استثنائی قبل از قیاس اقترانی بیان می‌شده البتہ هم از جهت
تعلیمی و هم از جهت منطقی وجهی داشت.
حاصل سخن اینکه: کتاب مبانی منطق از جهت محتوا دارای اشکالاتی است که اصلاح آنها ضروری
است و بویژه با توجه به اینکه مؤلف آن را به منزله متن درسی تلقی کرده است، عدم اصلاح موارد ذکر شده،
موجب کج فهمی متعلمین خواهد بود.



پرتال جامع علوم انسانی